

جهان شایگان

پنج دیدار و گفت‌وگو با

داریوش شایگان

محمدرضا ارشاد



سرشناسه: شایگان، داریوش، ۱۳۹۷-۱۳۱۳.
عنوان و نام پدیدآور: جهان شایگان: پنج دیدار و گفت‌وگو با داریوش شایگان/
محمدرضا ارشاد.

مشخصات نشر: تهران: رازگو، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۱۷۸ ص.؛ ۲۷/۵×۱۴/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸_۶۰۰_۷۷۳۹_۲۰_۴

ISBN: 978-600-7739-20-4

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: شایگان، داریوش، ۱۳۹۷-۱۳۱۳.

موضوع: فیلسوفان ایرانی - مصاحبه‌ها

موضوع: Philosophers - Iran - Interviews

شناسه افزوده: ارشاد، محمدرضا، ۱۳۴۷-، مصاحبه‌گر

شناسه افزوده: فولادوند، حامد، ۱۳۲۳-

شناسه افزوده: Fooladvand, Hamed

ردیف کتابخانه: DSR۶۴/۵۵/ش ۱۳۰۰، آذ ۲۵/۵۵/۶۴

شماره ثبت: ۵۳۴۴۲۳۱



جهان شایگان

پنج دیدار و گفت‌وگو با داریوش شایگان

محمدرضا ارشاد

عکس و طرح روی جلد: جواد آتشباری

چاپ و صحافی: پردیس دانش

نویت چاپ: اول، ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان

تهران، صندوق پستی ۵۳۴ - ۱۳۱۴۵

تلفن: ۶۶۱۹۱۰۳۵

فهرست

۷	پیشگفتار: داستان یک رویارویی
۱۹	چگونه اتفاق می‌افتد؟ چکی رویداد می‌شود
۲۱	فصل يك ذكر
۵۳	تفکر سیاره‌ای و هویت شبکه‌ای
۸۱	روزنه‌ای به وجه دیگر واقعیات
۱۲۳	جمهوری موناوها
۱۵۵	با صد چشم دیدن

پیشگفتار

داستان یک رویارویی

پاییز ۱۳۶۶؛ دانشمندی زنده ادبیات فارسی دانشگاه تهران بودم. با کوله باری از پرسش و امید و ترسید، در جهانی گذاشته بودم که برای یک جوان ۱۹ ساله شهرستانی حکم دریا را داشت. در همان ماه‌های نخست ورودم به دانشگاه به این حقیقت تلخ پی بردم که نمی‌توانم پاسخ پرسش‌هایم را در کلاس‌های دانشگاه بیابم. در این میان تنها کتابخانه مرکزی دانشگاه کتاب‌های فقهی‌های روبروی دانشگاه می‌توانستند مرهمی بر سرگشتگی‌هایم باشند. از همان زمان، زبان و پیوند آن با اندیشه و فرهنگ برایم اهمیت یافت. می‌خواستم این موضوع را در بافت جهان ایرانی و زبان فارسی به بررسی بگذارم، اما این کار نیاز به پژوهش و جست‌وجوهای پیگیرانه در زمینه‌های گوناگون علمی داشت. از این رو کم‌کم به مطالعات میان‌رشته‌ای کشیده شدم. درست

یادم نیست، روزی در هنگام جست و جودر برگه‌دان‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه و یا هنگام پرسه زدن در میان کتاب‌فروشی‌های روبروی دانشگاه بود که به کتاب «بت‌های ذهنی و خاطره‌ازلی» از داریوش شایگان برخوردم. تا آن روز چیزی از نویسنده نخوانده بودم. وقتی شروع به خواندن کتاب کردم، توگویی افسونی مرا به درون آن می‌کشید و شیفته بیان نویسنده می‌کرد. بعدها که با نوشته‌های داریوش شایگان بیشتر آشنا شدم و به ویژه با او نشست و برخاست کردم، پی بردم که این افسون، حاصل روایت صادقانه او از اسطوره‌های فردی خود اوست؛ جهانی ژرف و سبک‌بال که می‌توانست به آسانی از خود فرا برود و با جهان‌های دیگر پیوند یابد. بت‌های ذهنی و خاطره‌های ازلی به من آموخت که اسطوره پاره بنیادین هر فرهنگی است و بی شناخت آن نمی‌توان گام در راه شناخت تمدن یا فرهنگ‌ها نهاد. اسطوره نخستین رویارویی انسان را با هستی در خود بازتابه است، اما نویسنده کتاب از این نکته فراتر می‌رفت و بر این نظر بود که این نخستین رویارویی چنان در ناخودآگاهی ما نقش بسته که در هر زمان ناچار از عرضه تجربه‌های گونه‌گون جهان‌شناسی خود به آن هستیم. کتاب بت‌های ذهنی و خاطره‌ازلی، نشان از دانش گسترده نویسنده و نگاه فراخ او به حوزه‌های گوناگون دانش داشت. نویسنده خود را به قلمرو ویژه‌ای محدود نمی‌ساخت و آگاهانه از زمینه‌ای به زمینه دیگر می‌رفت. همین موضوع بود که

مرا پی جوی دیگر کتاب‌های او می‌کرد. بعدها دریافتم که این نگاه ورهیاخت میان رشته‌ای ویژگی بنیادین کارهای شایگان است. او همواره می‌توانست در حین نوشتن و سخن گفتن از کانت و هایدگر و بودریار سری به دیرینه شناسی و فیزیک کوانتوم بزند و همراه با یونگ از جهان رازآمیز و دها سرببر آورد. به گفته خبش، در جهان امروز باید جعبه‌ای حاوی ابزارهای گوناگون به همراه داشت تا بتوان هریک از ابزارها را برای گشودن درهای شناخت و آگاهی به کار برد. از همین روی بود که می‌توانست از پدیده‌های هم‌زمان، پدیده‌های ناهمزمان سفر کند و برعکس و در این گشت و گذار بهره خود را از هریک برگیرد. شایگان زبان هستی را می‌دانست و، روانش می‌توانست با نمودهای گونه‌گون آن به گفت‌وگو بنشیند.

کتاب بت‌های ذهنی و خاصره ازلی، دریچه‌آشنایی - یا بهتر است بگوییم - هم‌سخنی‌ام با شایگان شد به جست‌وجوی کتاب‌های دیگر او برآمدم. این بار کتاب «آسیا» برابر غرب را یافتم. گرچه بیان و لحن این کتاب را می‌شد در پیشه‌های برخی دیگر از نویسندگان آن زمان هم یافت، اما وقتی کتاب را به دقت تا پایان خواندم، به تفاوت نگاه شایگان با دیگران پی بردم. نگاه فراگیر و ژرف شایگان به میراث‌های تمدنی آسیا از یک سو و آشنایی با دگرگونی‌های فلسفی و فرهنگی و هنری مدرن از دیگر سو؛ او را یک گام فراتر از دیگر روشنفکران و اندیشمندان ایرانی هم

روزگارش قرار می‌داد. شایگان با کوله بار پرسش‌هایی که از کتاب بت‌های ذهنی و خاطره ازلی بردوش داشت، قدم به سرزمین فراخ و پرچین و شکنی نهاده بود که شاید خود او هم فرجامی برای آن متصور نبود. به همین دلیل در کنار لحن نوستالژیک و دیدگاه‌ها و حکم‌های گاه ایدئولوژیک، کتاب آکنده از گمان‌ها، هشدارها، تردیدها، ابهام‌ها و پرسش‌های فراوان بود. آسیا در برابر غرب، گواهی بر برتری گردانی نویسنده در میانه گسست‌های بزرگ تمدنی و درواقع رتباگر وضعیت وجودی خود او بود؛ وضعیتی که نویسنده می‌کوشد با شناخت درست آن، راهی برای رهایی از آن بیابد. همین ویژگی‌ها بود که راه نویسنده را از دیگر نویسندگان هم روزگارش که در چنبره ایدئولوژی، گینار آمده بودند، جدا می‌کرد و درست همین نگاه و ویژگی‌ها بود که مرا به خود می‌کشاند. همان ایستار و وضعیتی که شایگان در کتاب آسیا در برابر غرب به نمایش گذاشته بود، به گونه‌ای یک‌رذر خود تجربه می‌کردم. درواقع؛ با خواندن این کتاب، با وضعیت سست و لغزانی که در آن جای گرفته بودم، آشکارا رویارو شدم. شایگان برخلاف دیگر روشنفکران ایرانی، پرسمان‌ها را در بافتی فرهنگی و فلسفی و با رویکردی میان‌رشته‌ای و چندوجهی مطرح می‌کرد. به همین دلیل نوشته‌هایش بردل و ذهنم خوش می‌نشست. در کارهای او می‌توانستم تصویر خود را بازایابم؛ تصویری شکسته، چندگانه، ناهموار و در مواردی ناآشنا و ناشناخته. این گونه بود که

هر نوشته‌ای از او می‌یافتم، با شور و شوق فراوان می‌خواندم. هنگامی که شایگان در دهه هفتاد خورشیدی پس از دوازده سال اقامت در فرانسه به ایران بازگشت، به تدریج حضور بیشتری در مجله‌ها و روزنامه‌ها پیدا کرد و برخی از ایده‌ها و مفهومی‌ها را که در دوری از میهن ساخته و پرداخته بود با جامعه ایرانی در میان گذاشت؛ ایدئولوژیک شدن سنت، چندگانگی فرهنگی، ذهنیت اسکیزوفرنیک انسان ایرانی، ارزش‌های جهان‌شمول و در حاشیه ماندن تمدن‌های کهن در عصر مدرنیته که از آن به «تعطیلات تاریخ» تعبیر می‌کرد، از جمله این ایده‌ها بودند. در همین سال‌ها بود که من دنبال فرصتی برای دیدار با او می‌گشتم، اما هیچ‌گاه دست نمی‌دادم. این که دهه هشتاد فرا رسید. در آغازهای همین دهه بود که اندیشه نگارش کتابی درباره اسطوره افتادم. در حین پژوهش و مطالعه در زمینه اسطوره به نویسندگان و اندیشمندان ایرانی برخورد کردم که از اسطوره در نوشته‌ها و گفتارهای خود، معناهای گوناگونی ارائه کرده بودند. این بود که طرح گفت‌وگو با برخی از این اندیشمندان و پژوهشگران را ریختم. داریوش شایگان هم یکی از روشمندان بود که اسطوره در کتاب‌ها و نوشته‌های او حضوری جدی و بی‌درنگ داشت. این موضوع انگیزه خوبی بود برای دیدار و آشنایی نزدیک با کسی که سال‌ها به میانجی کتاب‌هایش با وی هم‌سخن بودم. اما در این میان، دو موضوع دیگر با بهتراست بگویم، دو رخداد

همزمان پیش آمد که برانگیزه‌ام برای این دیدار افزود. نخست؛ ترجمه و چاپ کتاب «افسون زدگی جدید: هویت چهل تکه و تفکر سیار» به فارسی بود. دومین مورد هم با ورود اینترنت به ایران و آشنایی من با این پدیده گره خورده بود. اینترنت و جهان مجازی، چنان تأثیری بر من نهاده بود که بی‌درنگ یاد تحلیل‌های شایگان در کتاب جدیدش افتادم. درواقع آنچه را که شایگان از آن به عنوان «ریت‌های چندگانه و ریزومی یاد می‌کرد، خود در رویارویی با اینترنت تجربه می‌کردم. در چنین فضایی بود که مقاله‌ای در روزنامه همشهری با نام «اینترنت، ناخودآگاه دهکده جهانی» نوشتم. باری، در یکی از نخستین دیدارهایی که با شایگان داشتم؛ این مقاله را به او دادم و خواستم نظر خود را درباره آن بگویم. مقاله را از دستم گرفت و همان جایی درنگ آن را خواند و گفت: «خیلی ایده انترسانی (جالوسی) در آن مطرح کرده‌اید. حتماً آن را کتاب بکنید.» شنیدن این جملات از زبان شایگان برایم بسیار غرورآفرین و پشت گرمی بزرگی بود.

در این ۱۶ سال، هر بار که به دیدارش می‌رفتم، نسبت به بستر بیشتری میان او و خود می‌یافتم. تردیدی نیست که از این بیان، قصد سنجش و مقایسه ندارم. بیشتر می‌خواهم از رویارویی خود با اندیشمندی بگویم که هیچ‌گاه از آموختن، خواندن و دیدن باز نایستاد و همواره با شکیب دلی و فراخ‌اندیشی با نقدهایی که بر کارهایش می‌شد، روبرو می‌شد. او گرم، صمیمی، اهل گفت‌وگو،

فروتن و پذیرای دیگران با گشاده‌رویی و لبخندی دوستی جوانه بود. هربار که به دیدارش می‌رفتم، درباره آخرین خواننده‌ها یا دیده‌هایش به گفت‌وگو می‌نشستیم؛ از مطالعه بر روی تاریخ عثمانی و فلسفه نیچه تا کتاب‌هایی درباره معنویت و دین‌های عصر جدید، تماشای فیلم‌های روز جهان و البته رخداد‌های روز ایران و جهان که بی‌کم‌وکاست آن‌ها را پی می‌گرفت. گاه سالت‌ها درباره سینما سخن می‌گفتیم. از چهره‌های بزرگ سینمای کلاسیک و جدید جهان با ستایش بسیار یاد می‌کرد. از علاقه‌اش به فیلم‌های ترسناک و تخیلی می‌گفت. نگاه شایگان به سینما به مانند نگاه ناب روشنفکری ایرانی، بسته و یک‌سویه نبود. سینمای عامه‌پسند به نظر او همان اندازه دارای ارزش‌های زندگی‌ساز بود که سینمای روشنفکران. هیچ‌گاه ندیدم امور را به نخبه‌گرا و عامه‌پسند بخش‌بندی کند. رزی از او پرسیدم که آیا فیلم *Shall we dance?* را دیده و نظارتش درباره آن چیست. با شگفتی فراوان گفت که فیلم را دیده و از آن خرسش آمده. وقتی واکنش منفی برخی از روشنفکران ایرانی را نسبت به این دسته از فیلم‌ها یادآور شدم و این که این‌گونه فیلم‌ها سطحی می‌انگارند، گفت: آن‌ها اشتباه می‌کنند. ببین! چقدر موضوع رقص در این فیلم به زیبایی به تصویر کشیده و این که چگونه هنر می‌تواند فردی را از ملال و دلزدگی روزمره بیرون آورد.

این جست‌وجوگری پیوسته از فلسفه، حکمت و عرفان گرفته

تا زیست‌شناسی، نانو تکنولوژی و ژن درمانی از او شخصیتی فراز جو ساخته بود. همواره در گشت و گذار در ساحت‌های گوناگون وجود بود تا شگفتی‌های زندگی را بیابد. به سان یک کودک می‌توانست از آنچه دیده یا خوانده شگفت زده شود. شایگان به همه هستی گشوده بود. هر امر تازه‌ای برای او روزنه‌ای می‌شد روبه چرخش‌های دیگری که پیش‌تر یافته بود. درست در همین رویارویی‌ها بود که می‌توانست در میان پدیده‌های به ظاهر دگرسان، ناهمگون و ناهمزمان نسبت‌هایی بیابد و آن‌ها را در قالب مفهوم‌هایی نو و چندوجهی باآفریند. همه این‌ها جهان‌های چندگانه‌ای را در وجود او نقش زده بردند. جهان‌هایی که چون دایره‌هایی هم‌مرکز چنان در دایره وجودی او سرهم تن شده و آشیانه گزیده بودند که تنها کافی بود یکی را بنوازی تا سمزمان آواهای گونه‌گونی از گوشه و کنار سر برآورند و تورا به راه‌های ناشناخته و ناپیموده فراخوانند. سخن درباره دوست بسیار است و هر چه بگویم جز اندکی از هزار نگفته‌ام؛ چرا که دریا را نتوان در کوزه گنجانید. اما درباره این کتاب؛ گفت‌وگوهایی که در اینجا آمده‌اند در واقع حاصل دیدارهایی بوده که در این سال‌ها با شایگان داشته‌ام. برخی از این گفت‌وگوها به انگیزه چاپ برخی از کتاب‌های او انجام شده‌اند و در برخی دیگر، موضوعات دیگری به بحث و بررسی گذاشته شده‌اند. با این همه، گفت‌وگوها از اندیشه‌ها، دل‌سپردگی‌ها، پسندها و نگرانی‌های وجودی شایگان جدا

نیستند. از همین روی، رشته‌ای پنهان آن‌ها را به هم می‌پیوندد؛ رشته‌ای که از جهان شایگان به جهان ما کشیده شده است. به جز انجام ویرایش‌های مرسوم، لحن و بیان پرسش‌ها را تغییر ندادم. آن‌ها را به همان شیوه‌ای که مطرح شده بودند، گذاشتم بمانند. با این کار می‌خواستم خواننده گفت‌وگوها را در برش زمانی و بافت ویرایش گفتمانی و فکری‌شان بخواند و به تحلیل و نقد بگذارد. گفت‌وگوها بیشتر از این در مطبوعات ایران به چاپ رسیده بودند. بی‌سترگات وگوها به ترتیب تاریخ چاپ‌شان در این کتاب آمده‌اند، به جز سترگات وگوی نخست؛ یعنی «فصل یک فکر» و «تفکر سیاره‌ای و هویت شبکه‌ای» که نگارنده مناسب‌تر دید «فصل يك فكر» که در ۲۴ اسفند ۱۳۸۱ در شماره ۱۲۴ کتاب هفته به چاپ رسیده بود، در آغاز کتاب بیاید و سپس «تفکر سیاره‌ای و هویت شبکه‌ای» که در ۲۸ و ۲۹ آبان ماه ۱۳۸۱ در روزنامه همشهری چاپ شده بود. بقیه گفت‌وگوها؛ یعنی «روزنه‌ای به وجه دیگر واقعیات» در ۷ و ۹ اسفند ۱۳۸۲، «جمهوری و پادها» در آبان ۱۳۸۴ و «با صد چشم دیدن» در ۱۲ بهمن ۱۳۸۴ در روزنامه همشهری به چاپ رسیده بودند.

سخنی هم درباره شیوه و چگونگی انجام این گفت‌وگوها بگویم؛ هر بار که قرار گفت‌وگو می‌گذاشتیم، پرسش‌هایی را از پیش آماده می‌کردم، اما وقتی گفت‌وگو آغاز می‌شد، با شگفتی می‌دیدم که گفت‌وگو سمت و سویی دیگر می‌یابد و فضایی رقم

می خورد که آن را پیش بینی نکرده بودم. این فضا که از آن به يك «دیالوگ وجودی» تعبیر می کنم، چنان بر من تأثیر می نهاد که سرشار از انرژی و سرخوشی می شدم. او هم همواره از این گفت وگوها خوشنود بود به ویژه آن گفت گویی را که در کتاب هفته با چاپ رسیده بود، بسیار دوست می داشت. به همین دلیل، در سال های اخیر بارها با او درباره آن ها، سخن گفته بودم و این که اگر موافق باشد چند گفت وگوی دیگر به این مجموعه بیفزاییم و آن ها را در کتابی چاپ کنیم. این پیشنهاد را پذیرفته بود و قرار شده بود که در فردا صبح مناسب به این کار پردازیم، اما دریغ و افسوس....! با این حال، گرافشاری های دلسوزانه آقای علی دهباشی برای چاپ این گفت وگوها نبود، این کار به فرجام نمی رسید. از ایشان که مشتاقانه پیگیر چاپ این کتاب بودند، بسیار سپاسگزارم. از دوست گرامی ام، دکتر حامد فولادوند که با وجود گرفتاری های کاری زحمت نوشتن متن را برای این کتاب بر خود هموار کرد، سپاس فراوان دارم. همچنین اراقت دکتر حسن نمك دوست که نکته های سودمندی را یادآور شدند، تشکر بسیار دارم. از نوشین، همسر مهربان و همراه همیشه زندگی ام که پیشنهادهایی راه گشا برای بهتر شدن این کار داد، نیز بسیار سپاسگزارم. او تنها یک بار داریوش شایگان را دیده بود، اما همین تنها دیدار چنان تأثیری بروی نهاده بود که گویی سال ها است او را می شناسد.

دیداری در رویا....

در پایان می‌خواهم از واپسین دیدار خود با داریوش شایگان بگویم؛ دیداری در جهان رؤیا. شاید دو هفته پیش از درگذشت او بود که خواب دیدم در بیمارستان به ملاقاتش رفته‌ام. پس از روبوسی، از جای خود برخاست. سپس خود را با او در باغی یافتم، اما جری گذشت که از من جدا شد و با دوستش راهی را در پیش گرفت که از کناره جوی آبی از میانه باغ می‌گذشت و من تنها مانده با خا هم، ندوه بار و سرگشته رفتن‌اش را می‌نگریستم. یادش مانا و گرامی

محمدضار شاد

تیرماه ۱۳۹۷